



محمد آقاسی

روایتی از مطالعه کتاب «چه شد؟» منبع جدید مطالعه تغییرات اجتماعی در ایران



از پیش ملاحظه می‌کردم. در این کتاب به زیبایی تأثیرات اجتماعی بر کنش و منش انسان ایرانی به بحث گذاشته شده و مشاهده تیپ‌های «انسان حریص» و «انسان زورگو» از میان پیمایش‌های اجتماعی و مشاهده‌های نویسندگان استخراج شده. یعنی کتاب علاوه بر یک الگوی جدید تحلیل جامعه‌شناختی، الگوی تفهیم کلان تا خرد را نیز به محققان و دانشجویان نشان می‌دهد.

یکی دیگر از زیبایی‌های کتاب، توجه به مخاطب در ارائه است. یعنی بنساخته که مخاطب چیزی نفهمد، مخاطب عام، کتاب را می‌فهمد و خاص می‌پسندد! این هم در فرم ارائه نمودارهای فراوان و هم در متن و انتخاب کلمات و هم در مستطیل‌های توضیحی میان متن اصلی نمایان‌گر است. از سوی دیگر، اشاره به نشانه‌های فرهنگی ایران، به ویژه شعر در این کتاب جالب توجه است. نمونه این پرداخت را در کتاب‌های جناب فرامرز رفیع‌پور به صورت اتصال متن و شعر می‌توان یافت. اما در این کتاب تفاوت در پیوستگی متن و شعر است. چنانچه متن به قدری روان است که خواننده اگر نداند دو نویسنده کتاب را نوشته‌اند، پی نخواهد برد، شعر در متن کتاب نیز چنین است.

نویسندگان در این کتاب دو خرق عادت مرسوم جامعه‌شناسی را داشته‌اند که بسیار جالب توجه است و پاسخ بسیاری از کسانی که باعث مقطوع شدن این رشته در ایران شده‌اند را می‌دهد. اول آن که بخشی در نظر گرفته‌اند و از «چه باید کرد؟» نوشته‌اند. جالب که راه کارهایی دقیق و قابل پیاده‌سازی داده‌اند نه آن که به کلی گویی‌های مرسوم برخی تحقیقات دانشگاهی بسنده نمایند. علاوه بر این، کتاب را با چشم‌انداز آینده به پایان برده‌اند که گواهی است بر موثر بودن جامعه‌شناسی برای حرکت رو به جلو و ترسیم آینده جامعه.

اما چه شد که این مطلب را راجع به کتاب «چه شد؟» نوشتیم هم جالب است. نشسته بودم در «مقهی الشهدا»، حدفاصل میان دجله و خیابان الرشید، قهوه‌خانه‌ای در فرهنگی ترین خیابان بغداد زیبای زخم‌خورده از جنگ و جهالت، در «شارع المُنْتَبِی». خسته و تشنه به هوای کمی آرمیدن و نوشیدن چای. صدای آملک‌شوم با صدای قل‌قل قلیبان‌های عربی در هم آمیخته است. بوی انواع توتون سیگار در فضا پخش شده است. من خسته و مشغول تماشای مردمی به ستوه آمده از گرما و خسته از کار. به عبارت‌هایی از این کتاب که همراهم در این سفر است فکر می‌کنم. به تغییرات در کشورها فکر می‌کردم، در ایران و عراق. به راه درازی که در عراق برای نوشتن یک‌چندم چنین کتابی بدون داشتن داده، باید برداشت. به این که باید کتاب را به جناب امیرخانی هدیه بدهم و به جای خالی کاظمی پور و گودرزی در این قهوه‌خانه. حس می‌کنم اگر اینجا بودند از مشاهده این فضا چه ایده‌ها که برای جلد دوم کتاب می‌گرفتند.

یک‌بار می‌خواستیم کتاب نفعات نفت جناب رضامیرخانی را به یکی از دوستان هدیه بدهم. رفتم داخل یکی از شعب شهر کتاب و با عجله به سمت بخش رمان ایرانی رفتم. هر چه گشتم، نیافتم. از فروشنده پرسیدم. بی‌معتلی رفت سمت قفسه علوم اجتماعی و با یکی دو نگاه کتاب را دستم داد. این جستار بلند داستان گونه را در قفسه علوم اجتماعی گذاشته بودند انگار در این نوع کتاب‌ها روایت و علوم اجتماعی چنان در هم آمیخته‌اند که در قفسه‌های جداگانه قرار نمی‌گیرند. وقتی داشتم کتاب «چه شد؟» را می‌خواندم یاد این خاطره در ذهنم زنده شد. «چه شد؟» کتابی است خوشخوان و خواندنی و تجربه‌ای است آمیخته، آن سان که هم روایت می‌خوانی و هم متن علوم اجتماعی. نویسندگان کتاب، بنای کلان روایتی جامعه‌شناختی از جامعه ایران دارند اما نه به زبان مرسوم دانشگاهی که برای متخصصان یک رشته نوشته می‌شود بلکه با زبانی که خوانندگان غیرمتخصص جامعه‌شناسی هم برای خواندن آن راحت باشند و بی‌آن که نگران گرفتار شدن در دایره مفاهیم و نظریه‌های تخصصی باشند، ایده‌های اصلی کتاب را دریابند. البته این به معنای رویگردانی از جامعه‌شناسی و زبان آن نیست بلکه با نوع متفاوتی از روایت و نوشتن مواجه‌ایم و تلاش بر این بوده که آن چه بر روی جلد کتاب نقش بسته محقق بشود: «داستان افول اجتماع در ایران»

نقدهایی به این کتاب دارم که بماند برای زمانی دیگر. در این یادداشت می‌خواهم بر روی سبک و شیوه روایت و تحلیل دست تاکید کنم. جامعه‌شناسان ایرانی در باره ایران بسیار نوشته‌اند و هنوز جا دارد که نوشته شود. این نوشته‌ها گاه به ژورنالیسم نزدیک است و برای مخاطبان عام نوشته می‌شود و چه بسا در بیشتر موارد محتوا فدای فرم می‌شود و گاه با زبانی فنی نوشته می‌شود و بار نظری و مفهومی آنها سنگین است و در اینجا فرم قربانی محتوا می‌شود. جای خالی کتابی که در میان دو سر طیف قرار گیرد احساس می‌شود. نویسندگان کتاب «چه شد؟» موفق شده‌اند متنی بنویسند که در میانه این دو قطب قرار می‌گیرد.

تعریف این کتاب را هم پیش‌تر و پیش از انتشار از زبان مرحوم عماد افروغ شنیدم که کتاب را مطالعه کرده بودند و برایشان جالب بود و نظراتی داشتند. شرح ماقوع بماند. مطالعه کتاب مصادف شد با پایان یک ترم تدریس جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی. پیش از شروع ترم به دنبال منبع خوبی به زبان فارسی بودم تا معرفی کنم. منبعی که برای دانش‌جوی جوان امروزی قابل لمس باشد و به ذکر نظریات اکتفا نکند. هر چه می‌گشتم، تعداد زیادی از این نوع کتاب‌ها نمی‌یافتم. آه از نهادم بلند بود وقتی هر فصل را پشت سر می‌گذاشتم که این منبع همان است، منبعی جدید برای مطالعه تغییرات اجتماعی در ایران، بدون این که چنین ادعایی را مطرح کرده باشد. آن هم سرشار

از مستندات و پیوست‌های پژوهشی داخلی و خارجی. اما نویسندگان با محور قرار دادن مفهوم سرمایه‌اجتماعی، تلاش کردند جامعه ایرانی را تبیین و تحلیل نمایند. از این رو هم نظریات سرمایه‌اجتماعی را به صورت موجز و مرتب نقل کرده‌اند و هم تجربیات جهانی در این خصوص را به خواننده منتقل می‌کنند. بدون آن که اطنابی داشته باشند و از مباحث رسانه‌ای سرمایه‌اجتماعی که در یک دهه اخیر ایران مطرح است نیز فاصله گرفته‌اند. این فاصله هم در انتخاب مدل مفهومی سه‌ضلعی شامل دولت/بازار/اجتماع نمایان است و هم در کلمات و سبکی که کتاب طی نموده است. در طول مسیر ابتدا تا انتهای کتاب نیز تلاش شده که چارچوب نظری حفظ شود چه زمانی که سطح کلان مورد تحلیل است و چه زمانی که به سطح خرد اشاره می‌شود.

از نکات برجسته دیگر کتاب، آشنی علمی میان روان‌شناسی و جامعه‌شناسی است. تجربه زیسته‌ام از حضور در دانشگاه ایران نزاع میان این دو رشته بود. نزاعی که دلایل مختلفی دارد. اما هر چه به تحصیلات عالی رسیدیم، اشتراکات و مناسبات این دو رشته را بیش‌تر

گیلانی در دوران استبداد صغیر حاکم و والی گیلان (آقابالاخان سردار) را طی یک نقشه حساب‌شده به مجلس قماری در باغ یکی از صاحب‌منصبان گیلانی (باغ مدیریه) کشانده و با ترور او بلافاصله به دارالحکومه حمله کرده و پس از تسخیر آن و تشکیل ارتشی مردمی و با فراخواندن یک سپه‌دار ناراضی از تنکابن (سپه‌دار اعظم تنکابنی) بساط حکومت استبدادی در منطقه گیلان را برچیده و بعد از چندی با تدارک قشونی آماده و آرمان‌خواه راهی تهران شده و با کمک قوای بختیاری نظم پوشالی محمدعلی شاهی را درهم نوردیدند.

آنگاه که مشروطه از جاده اصلی خود خارج و به کجراه افتاد، آزادخواهان در ایران نجات آن به‌خاسته و «میرزا کوچک خان» در گیلان و «شیخ محمد خیابانی» در آذربایجان جان خویش را در این راه فدا نمودند، تا اصول و دستاوردهای انقلاب از خاطره‌ها محو نگردد.

بنابراین در یادکرد انقلاب مشروطه، سهم گیلان و استان‌های دیگر را فراموش نکنیم، چرا که داور تاریخ بر نوشته‌ها و گفتارهایمان دآوری خواهد کرد.

به قول شاعر:

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد

زمانه را قلمی و دفتری و دیوانی است

رشت - مرداد ۱۴۰۳

نقش گیلان در انقلاب مشروطه

بر حمایت روسیه تزاری از استبداد قاجاری و کشتار آزادیخواهان می‌باشد.

اگر آذربایجان به سبب همجواری با مرزهای روسیه، محل آمد و شد و نفوذ فرهنگ آزادیخواهانه بود، رشت و انزلی نیز به سبب وجود راه آبی خزر (دریای کاسپین) نیز محل تلاقی فرهنگ‌های اروپایی بوده است. به همین سبب شهر رشت در گذشته‌های نه‌چندان دور به «دروازه اروپا» لقب یافته و مشهور شده بود.

با اینکه کتابی مستقل با عنوان «گیلان در جنبش مشروطیت» توسط پژوهشگر نهضت جنگل «ابراهیم فخرايي» انتشار یافته بود و در کتاب‌های تاریخ مشروطیت از فعالیت و جانبازی مجاهدان گیلانی سخن به میان آمده، اما متأسفانه در مقالات و بررسی‌ها درباره انقلاب مشروطه، کمتر از گیلان سخن به میان می‌آید و این در حالی است که مجاهدان

وقتی از مشروطه و انقلاب مردم ایران برای حاکمیت قانون و نشر و بسط آزادی سخن به میان می‌آید، از میان تمامی ولایات ایران، همه نگاه‌ها متوجه «آذربایجان» و پایداری مردم به رهبری «ستارخان» و «باقرخان» می‌شود. در این میان نقش ولایات دیگر در به ثمر رسیدن این انقلاب مردمی که در اوایل قرن بیستم (۱۹۰۶ م) اتفاق افتاده و راهنما



محمود نیکویی

و الگوی بسیاری از انقلاب‌ها و شورش‌های مردمی در خاورمیانه و جهان بوده، اندکی کم‌رنگ جلوه داده می‌شود. در حالی که اگر حمله قوای مجاهدان گیلانی و عشایر بختیاری به تهران که منجر به خلع «محمدعلی‌شاه» از سلطنت گردید، نبود بی‌گمان تبریزیان عزیز نیز طی یک یورش قوای دولتی سرکوب می‌شدند.

اگر در دوران استبداد صغیر، سالدات‌های روسیه تزاری به اعدام آزادیخواهان آذربایجانی همچون «ثقه الاسلام» دست یازیدند، همان جنایت را در رشت و انزلی تکرار کردند، به طوری که آرامگاه چهار تن شهید راه آزادی ایران در خیابانی در رشت (خیابان پرستار) گواه روشنی